

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال سوّم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۹۲ هـ. ش / ۱۴۳۵ هـ. ق / ۲۰۱۴ م، صص ۱-۱۶

ادبیات تطبیقی و مقوله فرهنگ^۱

تورج زینی‌وند^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران

چکیده

ادبیات تطبیقی برخلاف تصوّر برخی از مخاطبان عام - و حتّی برخی از پژوهشگران این حوزه - فقط به بیان جنبه‌های تأثیر و تأثر و مقایسه‌های نقدی محتوایی و ساختاری و... نمی‌پردازد، بلکه ماهیّت و ذات این دانش پویا «بینا فرهنگی» است؛ در حقیقت، رابطه ادبیات تطبیقی و فرهنگ، رابطه‌ای «دیالکتیک» و دوسویه است که این رابطه، بیشتر در چارچوب «پژوهش‌های میان‌رشته‌ای» و «مطالعات فرهنگی» تجلّی می‌یابد. افزون بر این، ادبیات تطبیقی، ضمن بررسی «گفتمان‌های فرهنگی» حاکم بر جامعه، راهی برای شناخت «هویّت فرهنگی» ملت‌ها، فصلی تازه در «روابط و تعاملات فرهنگی»، ابزاری برای «تکامل فرهنگ انسانی» و آغازی برای حضور سودمندانه در صحنه «فرهنگ جهانی» و احترام به «تعدّد و تکثر فرهنگی» به شمار می‌آید؛ اما آنچه ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی مرتبط با آن را در معرض تهدید جدّی قرار می‌دهد، مسأله «خودبرتربینی فرهنگی و غرب‌محوری» آن است. این موضوع که به «نقد پسااستعماری» نیز معروف است، نه تنها موجب «شناخت و غنای فرهنگی متقابل» نمی‌شود، بلکه از ابزارهای گسترش «ناسیونالیسم و امپریالیسم فرهنگی» نیز به شمار می‌آید. این جستار، چرایی و چگونگی رابطه ادبیات تطبیقی را در این دو رویکرد متفاوت فرهنگی؛ یعنی گسترش «تعاملات فرهنگی» و مسأله «استعمار فرهنگی» بررسی می‌نماید.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، فرهنگ و ارتباطات، مطالعات فرهنگی، استعمار فرهنگی.

۱. پیشگفتار

آرمان بنیادین ادبیات تطبیقی، تقویت فرهنگ ملی و بومی و گسترش فرهنگ تعامل و گفت و گو با دیگر فرهنگ‌هاست: این مسأله، بدین معنی است که ادبیات تطبیقی، ضمن اهتمام به فرهنگ ملی، خود را از «تعصب قومی»^۱ و «خودبرتربینی فرهنگی»^۲ به دور دانسته و به سوی تفاهم و تعامل با دیگر فرهنگ‌ها و پذیرش «تکثر و تعدد فرهنگی»^۳ حرکت می‌نماید:

می‌توان ادبیات را پایه‌گذار مطالعات فرهنگی در دوران معاصر محسوب کرد... بدین‌سان در آمیختن مطالعات ادبی و فرهنگی نه تنها تضعیف وجه متن ادبی آن نیست، بلکه موجب بازنمایی فصول مشترک این دو حوزه تحقیقی در علوم انسانی است... مطالعات فرهنگی، دانشی بین‌رشته‌ای است که ترکیبی از جامعه‌شناسی مطالعات و نظریه‌های ادبی، نظریه‌های فرهنگ‌شناسی، مطالعات فیلم و تلویزیون و رسانه‌های عمومی، تاریخ، هنر، انسان‌شناسی فرهنگی موسیقی و ادبیات عامیانه و خرده فرهنگ‌هاست (انوشیروانی، ۱۳۸۶: ۵).

در حقیقت، این دیدگاه، بیانگر این اندیشه است که ادبیات، به ویژه ادبیات تطبیقی، نه تنها «پایه‌گذار مطالعات فرهنگی»^(۱) در دوران معاصر^(۴) است، بلکه مطالعات فرهنگی، از دل مطالعات ادبی بیرون آمده‌اند» (کالر، ۱۳۸۵: ۶۴). از این‌رو، پیوند ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی، مسأله‌ای غیرقابل انکار است؛ هرچند که طبیعتاً آن دو در روش‌ها، هدف‌ها و شیوه‌های تحلیل با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. افزون بر این، اصولاً «رابطه ادبیات و فرهنگ، رابطه‌ای دیالکتیک است» (تسلیمی، ۱۳۸۶: ۲۲۶) و این بدان معنی است که گفتمان ادبیات و فرهنگ، یک گفتمان دو سویه و انفکاک‌ناپذیر است و همان‌طور که ادبیات می‌تواند به عنوان ابزاری فعال و هویت‌ساز در شکوفایی و شناخت فرهنگ مؤثر باشد، فرهنگ نیز می‌تواند بسترها، زمینه‌ها و ابزارهای لازم را برای شکوفایی و غنای ادبیات فراهم نماید.

آنچه محور اساسی این پژوهش است، پیوند ادبیات تطبیقی با مقوله فرهنگ و اجزای آن است: «رنه ولک»^۵ و «آوستن وارن»^۶ در کتاب *نظریه ادبیات بر جدایی‌ناپذیر بودن فرهنگ از پژوهش‌های ادبی و تطبیقی* تأکید نموده‌اند. به عنوان نمونه، آندو در باب پیوند متقابل فرهنگ شفاهی و پژوهش‌های ادبی

1. Communal
2. Cultural megalomania
3. Cultural pluralism

۴. این تعبیر را انوشیروانی به عاریت گرفته‌ام (۱۳۸۶: ۵)

5. Rene wallek
6. Austin warren

چنین می‌گویند:

ما باید این نظر را بپذیریم که مطالعه فرهنگ شفاهی، بخش جدایی‌ناپذیر پژوهش ادبی است؛ زیرا نمی‌توان آن را از مطالعه آثار مکتوب جدا کرد؛ و بین ادبیات مکتوب و شفاهی، پیوسته تأثیر متقابل وجود داشته است (۱۳۷۳: ۴۱-۴۲)

اهمیت این پیوند به اندازه‌ای است که برخی از پژوهشگران در تعریفی که از ادبیات تطبیقی ارائه نموده‌اند، فرهنگ را بخش جدایی‌ناپذیر آن دانسته‌اند. «ایوشورل» در کتاب *ادبیات تطبیقی* نیز ضمن تأکید بر این پیوند متقابل و ناگسستگی چنین می‌گوید:

اساساً منظور از [ادبیات تطبیقی] آن اقدامی است عقلایی با هدف مطالعه و بررسی هر چیزی که گفته شود یا بتوان گفت: ادبی است و مرتبط نمودن آن با دیگر عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ (۱۳۸۶: ۲۳) ... ادبیات تطبیقی، هنر روشمندی است، به خاطر تحقیق در پیوندهای قیاسی، قرابت، تأثیر مقایسه ادبیات با دیگر قلمروهای بیان و معرفت؛ یا اینکه موضوعات و یا فنون ادبی مابین آن‌ها، با فاصله و یا بدون فاصله نسبت به زمان و مکان، آن‌هم به این شرط که متعلق به چندین زبان و یا به چندین فرهنگ باشد و یا اینکه حتی جزء یک سنت باشد تا بهتر بتواند به وصف آن‌ها، به درک آن‌ها و به ارزیابی آن‌ها پرداخت... ادبیات تطبیقی مطالعه و بررسی مقایسه آثاری است که برخاسته از زمینه‌ای فرهنگی متفاوتند (همان: ۲۵).

از این تعبیرها و دیگر تعبیرهای مشابه، چنین برمی‌آید که ادبیات اگرچه در برهه‌ای از زمان، سایه اروپامحوری و امپریالیسم فرهنگی غرب را تجربه نموده است، اما ذات و ماهیتش، در شناخت متقابل و گفت‌وگوی فرهنگی میان ملت‌ها نهفته است و بیشتر بر آن بوده است تا خودبرتربینی و انحصارگرایی فرهنگی را مورد نقد و نکوهش قرار دهد و در مسیر شناخت متقابل گام بردارد. این سخن معروف «فردینان برونیتیر»^۱ (۱۸۴۹-۱۹۰۶ م) گویایی این استراتژی فرهنگی و انسانی ادبیات تطبیقی است:

ما هرگز خودمان را نخواهیم شناخت، اگر فقط خودمان را بشناسیم. (انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۱/۱: ۷؛ به نقل از: موهانتی: ۳۵)

در حقیقت، ادبیات تطبیقی، بر آن است تا در عرصه جهانی، دریچه‌ها و روزنه‌های امید به گفت و گو و تفاهم میان فرهنگ‌ها و ملت‌ها را بگشاید و آن‌ها را از نژادپرستی و تعصبات قومی برهاند و به سوی پیوندها و مشترکات فکری - فرهنگی سوق دهد؛ و این همان ماهیت و کارکرد حقیقی و بنیادین ادبیات تطبیقی به عنوان سفیر غیرسیاسی، اما فرهنگی، ملت‌هاست.

1. Ferdinand Brunetier: منتقد و نویسنده فرانسوی:

۱-۱. پیشینه پژوهش

در باب پیشینه پژوهش، لازم است که اشاره شود تاکنون - به زبان فارسی - پژوهش مستقلی با عنوان فوق صورت نگرفته است؛ اما برخی از پژوهشگران به برخی از زوایای این موضوع اشاره نموده‌اند. البته اهمیت چنین تحقیقاتی در غرب به اندازه‌ای است که در دانشگاه «پوردو»^۱، (از سال ۱۹۹۹ تا کنون) مجله‌ای تخصصی و مستقل با عنوان «ادبیات تطبیقی و فرهنگ»^۲ به سردیری «استیون توتوسی»^۳ منتشر می‌گردد. سردیر این نشریه در سال (۲۰۰۳)، کتابی (مجموعه مقالات) با عنوان «ادبیات تطبیقی و مطالعات تطبیقی فرهنگ»^۴ چاپ نموده است که دسترسی به این کتاب برای نگارنده مقدور نبود. در شماره پنج این مجله (ادبیات تطبیقی و فرهنگ: دانشگاه پوردو)، مقاله‌ای از سوی «تومو ورک»^۵ (۲۰۰۳) با عنوان «ادبیات تطبیقی در برابر فرهنگ تطبیقی»^۶ به تحلیل ارتباط ادبیات تطبیقی و فرهنگ چالش‌های فراوری آندو پرداخته است. از این رو، این مقاله، جدی‌ترین پژوهشی است که تا حدودی با مقاله نگارنده همسویی و اشتراک دارد. ورک، در بخش نخست این مقاله، به وضعیت ادبیات تطبیقی در امریکای شمالی پرداخته و در بخش دوم مقاله نیز به تحلیل رابطه ادبیات تطبیقی و فرهنگ می‌پردازد و بر این عقیده است که اگر مطالعات فرهنگی نبود، ادبیات تطبیقی در مسیر نابودی و زوال پیش می‌رفت. «شورل» - همان‌طور که پیش از این اشاره شد - نیز در کتاب «ادبیات تطبیقی، با بهره‌گیری از عناصر فرهنگی به تعریف ادبیات تطبیقی می‌پردازد. (۱۳۸۶: ۲۵). سیدی، نیز در مقاله‌ای با عنوان «درآمدی توصیفی - تحلیلی بر چیستی و ماهیت ادبیات تطبیقی» در بحث رابطه ادبیات تطبیقی و فرهنگ به برخی از جنبه‌های این مقاله اشاره نموده و بر این عقیده است که ادبیات تطبیقی، بیش از هر چیز، در شمار دستاوردهای فرهنگی است. (۱۳۹۰: ۹) «ساداتی نصرآبادی» در دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی، مقاله‌ای با عنوان «ادبیات تطبیقی و روابط فرهنگی» به چاپ خواهد رساند که به برخی از پیوندهای متقابل ادبیات تطبیقی و فرهنگ اشاره نموده است. (۱۳۹۲)

اما پرسش‌هایی که این مقاله در پی پاسخگویی بدان‌هاست، عبارتند از:

1. Purdue University
2. Comparative Literature and Culture
3. Steven Totosy de Zepetnek
4. Comparative Literature and Comparative Cultural studies
5. Tomo Virk
6. Comparative Literature versus Comparative Cultural Studies

۱. ادبیات تطبیقی و فرهنگ، چگونه می‌توانند در شکوفایی و تکامل یکدیگر سودمند باشند؟ محدوده و قلمرو هریک از آن دو در این تعامل کجاست؟

۲. آیا کج‌فهمی و استفاده نامناسب از ماهیت ادبیات تطبیقی می‌تواند، آسیب‌هایی برای حوزه فرهنگ به همراه داشته باشد؟ چرا و چگونه؟

برای دستیابی به پاسخ چنین پرسش‌هایی، ضمن استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، موضوع مقاله به دو محور «پیوند دوسویه ادبیات تطبیقی و فرهنگ» و «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در پرتو مسائل فرهنگی» دسته‌بندی شده است.

چارچوب نظری این پژوهش، بر اساس «مطالعات پسااستعماری» استوار است: در این مقاله، ضمن پذیرش و تأیید پیوند متقابل و تأثیرگذار ادبیات تطبیقی و فرهنگ، تلاش شده است تا اروپامحوری و اهداف فرهنگی، سیاسی و استعماری غرب نیز مورد نقد، تحلیل و تعلیل قرار گرفته و برای برون‌رفت از این چالش‌ها به چگونگی آگاهی فرهنگی برای تغییر و اصلاح نیز همت گمارده شود. «در حقیقت، مطالعات پسااستعماری، این نکته را به ما یادآور می‌شود که دانش نهادینه شده (در قالب گفتمان‌های مدرنینه) تابع نیروهایی چون استعمار و جغرافیای سیاسی است» (منتظر قائم و غلامی، ۱۳۹۲: ۱۱۲)

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. پیوند دوسویه ادبیات تطبیقی و فرهنگ

در این رویکرد، تأثیر و تأثر متقابل ادبیات تطبیقی و فرهنگ، پیوسته رو به فزونی است؛ چرا که همواره شاهد گسترش تعامل و ارتباط آن دو هستیم. در تعامل قدیمی آن دو، ادبیات تطبیقی، تأثیر شگرفی بر فرهنگ ملی دارد؛ زیرا ادبیات تطبیقی، سبب بیداری و پویایی فرهنگ یک سرزمین می‌شود و زمینه‌های تکاپو و غنای فرهنگی را فراهم می‌آید. در این رویکرد، به ویژه آنچه در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی مشهور است، ادبیات تطبیقی می‌تواند میزان اصالت و عدم اصالت یا صادرات و واردات یک فرهنگ را مشخص نماید. در چنین فرایندی، فرهنگ ملی می‌تواند ضمن پیدا کردن جایگاه فرهنگی خود و استفاده از دستاورد دیگر فرهنگ‌ها، گام در مسیر آسیب‌شناسی، شناخت و پویایی خویش بردارد و خود را به فرهنگ دیگر ملّت‌ها بشناساند. در حقیقت، دو کلیدواژه اساسی این رویکرد، «فرهنگ ملی» و «فرهنگ دیگری» است که در تعامل ادبیات تطبیقی و فرهنگ شکوفا می‌شوند.

اما در این بررسی، پرسش دیگری به ذهن خطور می‌کند: آیا ادبیات تطبیقی، تنها به شکوفایی و تکامل فرهنگ ملی و جهانی می‌اندیشد؟ جایگاه فرهنگ عامه و خرده‌فرهنگ‌ها در این فرایند چگونه است؟ در پاسخ می‌توان گفت: اگرچه ادبیات تطبیقی به غنای ادبیات ملی و جهانی می‌اندیشد، اما اهتمام به ادبیات عامیانه و شفاهی و خرده‌فرهنگ‌ها، بخش جدایی‌ناپذیر ادبیات تطبیقی به شمار می‌آیند. اهتمام به لهجه‌ها و زبان‌های عامیانه، بررسی اسطوره‌ها و افسانه‌ها و آداب و رسوم فرهنگ‌ها از قلمروهای اساسی پژوهش‌های تطبیقی به شمار می‌آیند. در این رویکرد، چگونگی تحول و تأثیر متقابل فرهنگ عامه و ملی - و حتی جهانی - مورد نظر است. در حقیقت، ادبیات تطبیقی رابطه تنگاتنگی با فرهنگ عامیانه، ملی و جهانی دارد و اصولاً نمی‌توان پیوند ادبیات تطبیقی با فرهنگ را در چشم‌انداز فرهنگی خاصی تعریف نمود، بلکه لازم است تمامی ابعاد و چشم‌اندازهای فرهنگی را در سطح‌های مختلف مطالعه نمود. به هر حال، ارتباط ادبیات تطبیقی با فرهنگ را می‌توان در «شکوفایی و تکامل فرهنگ ملی»، «اهتمام به خرده‌فرهنگ‌ها و فرهنگ عامیانه و شفاهی» و «درک بهتر ادبیات ملی»^۱ و جهانی و «روشن نمودن زوایای ناشناخته ادبیات ملی» خلاصه نمود.

بخش دیگری از پیوند ادبیات تطبیقی با مقوله فرهنگ مربوط به ماهیت و رویکرد اخلاقی - انسانی ادبیات تطبیقی است:

ادبیات تطبیقی، ذاتاً رشته‌ای فراملیتی و بین فرهنگی^(۲) است. لذا زمینه مناسبی برای ایجاد و توسعه و گسترش روابط و تعاملات بین فرهنگی است. گسترش تعاملات بین فرهنگی، موجبات شناخت بهتر «دیگری» را فراهم می‌آورد و شناخت به تفاهم و دوستی و صلح پایدار می‌انجامد. ادبیات تطبیقی باعث وسعت دید و سعه صدر می‌شود و از تعصبات قومی که منشأ خودبزرگ‌بینی و جدل بین ملت‌هاست، می‌کاهد (انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۱/۱: ۱۵-۱۶).

در حقیقت، غنا بخشی به فرهنگ ملی و جهانی و پرهیز از فرانگری فرهنگی، رهایی از خودشیفتگی فرهنگی و احترام به فرهنگ دیگر ملت‌ها، سه هدف بنیادی و اساسی ادبیات تطبیقی به شمار می‌آیند. از این رو، اگر پژوهش‌های تطبیقی نتواند فرهنگ ملی و جهانی را تقویت کند و روح پذیرش و تحمل و سعه صدر را تقویت نماید، از ماهیت و اساس خویش دور شده و گام در مسیر بیهوده نهاده است. بدون تردید، لازم است که پژوهشگران ادبیات تطبیقی از گذر پژوهش‌ها به «تکثر» و «افق‌های متعالی فرهنگی» بیاندیشند.

۱. دو تعبیر را از انوشیروانی به عاریت گرفته‌ام (۱۳۸۹، ۱/۲: ۳۹).

بخش دیگری از پیوند متقابل ادبیات تطبیقی و مقوله فرهنگ مربوط به ایجاد گرایش و دانش جدیدی به نام «ادبیات تطبیقی نو»^۱ است. در حقیقت، امروزه ادبیات تطبیقی، مطالعه فرهنگ را به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل نموده است... در این رویکرد، ادبیات تطبیقی، با رشته «مطالعات فرهنگی»^۲ ترکیب شده و رشته جدیدی به نام «مطالعات تطبیقی ادبیات و فرهنگ»^۳ را به وجود آورده است:

این پژوهشگران [پژوهشگران این حوزه] بر این عقیده‌اند که چون ادبیات یکی از چندین گفتمان‌های فرهنگی است، باید آن را در بافت و خاستگاه اجتماعی - فرهنگی آن مورد مطالعه قرار داد. لذا، مطالعات زیباشناختی نمی‌تواند دیگر هدف مطالعات ادبی باشد. این نحله نوین، متن را فقط به متن نوشتاری و ادبیات را فقط به ادبیات معیار و معتبر محدود نمی‌کند و حیطه مطالعات خود را به سینما و نقاشی و ادبیات عامه پسند، مانند داستان‌های هری پاتر و ارباب حلقه‌ها می‌گستراند (همان: ۱۵)

در چنین فرایندی، ادبیات تطبیقی از آن چارچوب نقد زیبایی‌شناسی، خارج شده و به ابزاری روشمند برای تحلیل هدفمند اشیاء و پدیده‌های فرهنگی و گفتمان‌های حاکم بر جامعه تبدیل می‌شود. نتیجه اینکه در پس این دیدگاه، مطالعات فرهنگی رشد و گسترش می‌یابد. اصول نظری این گرایش، بیشتر در مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی و در دهه نود از سوی «برنهایمر»^۴ مطرح شده است و همان‌طور که اشاره شد؛ مطالعات فرهنگی، دانش بینارشته‌ای و ترکیبی از دیدگاه‌های گوناگون جامعه‌شناختی، فرهنگ‌شناسی، مطالعه رسانه‌ها، بررسی ادبیات عامه و خرده‌فرهنگ‌هاست. نظریه پردازان این حوزه معتقدند:

«فرهنگ هر جامعه‌ای از گفتمان‌های گوناگونی تشکیل شده است که متن نوشتاری یا ادبیات فقط یکی از آن‌هاست. در واقع، آن‌ها «متن» را در معنای وسیع‌تری به کار می‌برند که می‌تواند شامل متون نوشتاری و دیداری و شنیداری و فرهنگ عامه نیز باشد. بسیاری از تطبیق‌گران دهه هشتاد آمریکا به این نتیجه رسیدند که دیگر نمی‌توانیم مطالعات ادبیات تطبیقی را به حیطه تنگ ادبیات فاخر محدود کنیم و لازم است که به سایر محصولات فرهنگی از قبیل فیلم، مجموعه‌های تلویزیونی، پیام‌های بازرگانی، موسیقی و... نیز توجه کنیم» (انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۱/۲: ۵۱).

1. New Comparative Literature

2. Cultural studies

3. Comparative studies of Literature and Culture

4. Bernheimer Charles.

چنین رویکردی به معنی «زیاده‌خواهی ادبیات» و «دخال‌ت در قلمرو فرهنگ و اجتماع» نیست، بلکه به معنی «حضور ادبیات در متن زندگی انسانی» و «توسعه گستره مفهومی آن است». این رویکرد که از سوی برنهایمر و پژوهشگران دیگری مورد بسط قرار گرفت، فصل تازه‌ای از پیوند ادبیات تطبیقی با فرهنگ را گشود. در پرتو چنین مباحثی است که شورل در کتاب *ادبیات تطبیقی*، با ملاحظه عنصر فرهنگ به تعریف ادبیات تطبیقی می‌پردازد: «مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثار که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی متفاوتند...» (۱۳۸۶: ۲۵) در حقیقت، ادبیات تطبیقی در پرتو همین کارکرد فرهنگی است که لازم است به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهد: «چه پیش می‌آید، وقتی که یک وجدان بشری، جزء فرهنگی می‌شود [جزء فرهنگ خودی] و در مواجهه با یک اثر، تبدیل به جزئی از فرهنگ دیگری می‌شود؟» (همان: ۲۴)

۲-۲. آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در پرتو مسائل فرهنگی

پس از آنکه ادبیات تطبیقی به سرزمین‌های شرقی و اسلامی راه پیدا نمود، مخالفان و موافقان به نقد و ستایش از آن پرداختند. همان‌طور که اشاره شد؛ بسیاری از پژوهشگران و نظریه‌پردازان حوزه ادبیات تطبیقی، این دانش را ابزاری برای تقویت فرهنگ ملی و حضور در عرصه‌های جهانی و احترام به تعدد و تکثر فرهنگی قلمداد نمودند؛ اما در برابر این گروه، جریان دیگری نیز وجود دارد که ضمن پذیرش این فلسفه و ماهیت ادبیات تطبیقی، بر این باورند که اروپامحوری مکتب‌های ادبیات تطبیقی و پیوند آن با دو جریان ناسیونالیسم و امپریالیسم فرهنگی غرب، امری انکارناپذیر است. در حقیقت، اینان با دیده تردید و اتهام، اما از زاویه فرهنگ و هویت به جریان ادبیات تطبیقی می‌نگرند. استدلالی که مبنای فرضیه آنان است؛ دور بودن مبانی نظری ادبیات تطبیقی از چارچوب‌های فرهنگ و هویت دیگر ملت‌ها، به ویژه ملت‌های مشرق زمین، است. افزون بر این، از نظرگاه ایشان، ادبیات تطبیقی زمینه‌ساز تضعیف و تفرقه ادبیات اسلامی و شرقی و مایه استعمار و استثمار فرهنگی می‌شود. در این رویکرد نقدی ایشان که با عنوان‌هایی همچون؛ نقد فرهنگی و نقد پسااستعماری^۲ (۳) معروف است، ناسیونالیسم و امپریالیسم فرهنگی غرب به شدت مورد نقد و نکوهش قرار گرفته است. از نظر ایشان، نتیجه این رویکرد امپریالیستی غرب، تقدیس فرهنگ غربی و خضوع دیگران در برابر آن است؛ زیرا ادبیات تطبیقی در مفهوم غربی با مسائل فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژی غرب در پیوند است.

۱. تعبیر را از انوشیروانی به عاریت گرفته‌ام (۱۳۸۹، ۲/۱: ۵۲)

از برجسته‌ترین پژوهشگرانی که از زاویه فرهنگ به نقد ادبیات تطبیقی پرداخته‌اند، می‌توان به «ادوارد سعید» «طه ندا»، «بدیع محمد جمعه» «عبدالسلام کفافی»، «حسین مجیب المصری»، «حسام الخطیب»، «محمد السعید جمال‌الدین» و «عزالدین المناصره» اشاره نمود. البته این موضوع (نقد فرهنگی ادبیات تطبیقی) پیش از این، از سوی برخی ناقدان غربی نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ «رنه ولک»، «سوزان باسنت»، «فرانسوا یوست» در شمار این پژوهشگران هستند. از آنجا که نگارنده این سطرها در دو مقاله با عنوان: «آن سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب» و «معرفی و تحلیل دیدگاه‌های نقدی ادوارد سعید بر چالش‌های بنیادین ادبیات تطبیقی» به تفصیل به بررسی این موضوع پرداخته است؛ و برای اینکه به تعبیر دوستی فرهیخته، «سرقت ادبی از خویش» تصور نشود، مخاطبان را به مطالعه آن دو مقاله ارجاع می‌دهم.

در اینجا نیز مطالبی را به حلقه‌های این بحث اضافه می‌کنم که در آن دو مقاله نیامده است؛ تی. اس. الیوت^۱ در کتاب درباره فرهنگ از پیوند جدایی‌ناپذیر فرهنگ غربی با رویکردهای سیاسی، چنین می‌نویسد:

امروزه گرفتار آن گونه مسأله فرهنگ هستیم که همزمان به نازیسم، کمونیسم و ناسیونالیسم قوت می‌بخشد... آن کشوری که پذیرای فرهنگی از خارج می‌شود بی آنکه چیزی داشته باشد که در عوض بدهد و کشوری که هدفش اعمال فرهنگش بر کشور دیگر است، بی آنکه بخواهد چیزی در عوض بپذیرد، هر دو از این نبود داد و ستد صدمه خواهند دید... ما در حال حاضر نمی‌توانیم ارتباط زیادی با یکدیگر برقرار کنیم (۱۳۶۹: ۱۰۸ و ۱۵۱ و ۱۵۴).

«کیت گرین» و «جیل لیهان» در کتاب درسنامه نظریه و نقد ادبی از پیوند ادبیات با سیاست‌های استعماری فرهنگ غربی چنین می‌نویسند:

در درس‌های ادبیات انگلیسی، اروپامحوری انکارناپذیری به ویژه در سطوح بالای علمی وجود دارد... هیچ‌گاه دانشجویان را به پرداختن موضوعاتی نظیر هویت فرهنگی، نژادپرستی، استعمارگرایی و حاشیه‌گرایی با موضوعاتی مانند وطن و ممالک بیگانه و اینکه چگونه «ماد وطن جهان گستر» بر گرده «ممالک بیگانه» استعمارزده بنا می‌شود، ترغیب نمی‌کنند (۱۳۸۳: ۳۹۱-۳۹۲)

«تری ایگلتون» نیز در کتاب پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی از ارتباط ادبیات با جریان امپریالیسم غربی این گونه می‌گوید:

فرهنگ در زندگی ملت‌هایی که برای استقلال از امپریالیسم مبارزه می‌کنند، معنایی به دور از صفحات نقد روزنامه‌های یکشنبه دارد. امپریالیسم نه تنها به بهره‌گیری از نیروی کار ارزان، مواد خام و بازارهای مناسب می‌پردازد، بلکه زبان‌ها و آداب و رسوم را ریشه کن می‌کند (۱۳۸۶: ۲۹۴).

در حقیقت، ادبیات تطبیقی در معنی اروپا محوری که با نگاه «فراستی» و «خودبینانه» به ادبیات و فرهنگ دیگر ملت‌ها می‌نگرد، ابزاری برای «همسان‌سازی فرهنگ دیگر ملت‌ها با فرهنگ سرمایه‌داری غربی»^۱ و توجیه سلطه امپریالیست بر دیگر ملت‌هاست. در این همسان‌سازی و به تعبیری «جهانی شدن»^(۴) فرهنگ و همسویی آن با سیاست و فرهنگ غربی، فرهنگ دیگر جوامع، تحت فشار شدیدی قرار می‌گیرند (ر.ک: رابرتسون، ۱۳۸۲: ۱۰۱)؛ بنابراین، بدیهی است که هدف این گفتمان، تولید معرفت و دوستی و تفاهم جهانی نیست، بلکه راهی برای «انحصار» و «به کنترل درآوردن» آن اموری است که با اهداف فرهنگی و سیاسی غرب متفاوت است. ادبیات تطبیقی در این معنی، نه تنها چیزی به «سرمایه‌های فرهنگی» ملت‌ها نمی‌افزاید، بلکه «انسجام فرهنگی» آن‌ها را نیز از بین می‌برد؛ زیرا اصولاً «هویت فرهنگی» یک ملت، تنها مسأله‌ای «درون فرهنگی» نیست، بلکه هویت فرهنگی می‌تواند پدیده‌ای بینا فرهنگی نیز باشد (ر.ک: صالحی امیری، ۱۳۸۹: ۱۶۷)؛ بدین معنی که هویت فرهنگی ملت‌ها در تعاملات درونی و بین‌المللی شکل می‌گیرد و چنانچه ادبیات تطبیقی، که اساساً دانشی بینا فرهنگی و بین‌المللی است، در خدمت اروپا محوری قرار گیرد، آسیب‌های جبران‌ناپذیری به فرهنگ دیگر ملت‌ها وارد می‌کند. در حقیقت، امروزه فرهنگ - و ادبیات تطبیقی به عنوان بخشی از آن - به عنوان یک «عامل سیاسی» که دارای «قدرت بین‌المللی» و «وظایف جدید»^۲ است، تأثیر فراوانی بر استقلال و امنیت ملی کشورها دارد.

اهمیت مسأله ادبیات تطبیقی از این زاویه و تأثیر آن بر امنیت ملی و فرهنگی به اندازه‌ای است که در دو کشور روسیه و آمریکا به عنوان بخشی از امنیت ملی در نظر گرفته شده است (ر.ک: سعید، ۱۳۸۲: ۹۵ و ۱۰۰). البته، در اینجا قابل ذکر است که موضع کشورها در برابر هجوم فرهنگی کشورهای توسعه‌یافته، متفاوت است: برخی ضمن پذیرش ارزش‌ها و الگوهای فرهنگ سرمایه‌داری، خود را با مفهوم «دهکده جهانی» هماهنگ می‌کنند. برخی نیز با «محلی‌گرایی»^۳، خواهان بقا و احیای سنت‌های

۱. تعبیر را از امیر انتخابی به عاریت گرفته‌ام. (۱۳۸۹: ۲۷۶)

۲. تعبیر را از منصوری به عاریت گرفته‌ام. (۱۳۷۴: ۱۱)

فرهنگی خویش بوده و در حقیقت نوعی از «مقاومت فرهنگی» را در پیش می گیرند. (ر.ک: امیرانتخابی، ۱۳۸۹: ۲۷۶)

اصولاً «خودباختگی»، «غیرپرستی» و «شیفتگی» نسبت به نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی که از سوی نظریه‌پردازان غربی مطرح می شود در جوامع شرقی و اسلامی به یک عادت و بیماری تبدیل شده است. (ر.ک: صالحی‌امیری، ۱۳۸۹: ۱۰۱) ادبیات تطبیقی نیز به عنوان یک نظریه جدید در قلمرو فرهنگ و ادبیات، خارج از این مقوله نیست؛ زیرا در آن سوی ماهیت این دانش پویا و راهبردی، اهداف «استعمار نو» نهفته است؛ بنابراین، ضمن تأکید بر «پویایی فرهنگی» و استفاده از «دستاوردهای فرهنگی» دیگر ملت‌ها، «بیداری فرهنگی» در برابر «تهاجم فرهنگی» غرب، نیز امری ضروری و غیرقابل انکار است. از این رو، ضرورت «برنامه‌ریزی» و «سیاست‌گذاری فرهنگی» در این زمینه استراتژیک، امری بسیار با اهمیت است؛ چرا که پیوند ادبیات تطبیقی با مقوله فرهنگ، دو روی یک سکه است؛ یعنی هم می‌تواند زمینه‌ساز «پویایی» و «توسعه فرهنگی» باشد و هم می‌تواند مایه «وابستگی» و «تأخر فرهنگی» شود.

نتیجه

۱. ادبیات تطبیقی، نقش چشمگیری در گسترش تعاملات فرهنگی عهده‌دار است؛ زیرا تقویت فرهنگ بومی، شفاهی و ملی و اهتمام به تعدد و تکثر فرهنگی و گفتمان‌های فرهنگی حاکم بر جامعه از آرمان‌های اساسی این دانش به شمار می‌آید. افزون بر این، پیدایی دانش مطالعات فرهنگی، بخش دیگری از خدمات متقابل ادبیات و فرهنگ است که نقش و محور اساسی از آن ادبیات تطبیقی است. به هر حال، ادبیات تطبیقی در این رویکرد، نوعی داد و ستد و «وام‌گیری فرهنگی»^(۵) تلقی و تعریف می‌شود که نقش چشمگیری در شکوفایی فرهنگ ملی و شکل‌گیری مناسبات جهانی دارد.

۲. ادبیات تطبیقی در رویکرد اروپامحوری خود با ناسیونالیسم و امپریالیسم فرهنگی غرب در ارتباط است. این چالش اساسی ادبیات تطبیقی که به نقد فرهنگی و پسااستعماری نیز معروف است، سبب گسترش تردید و اتهام به برخی نظریه‌های ادبیات تطبیقی نیز شده است؛ زیرا این نظریات، بعضاً به سبب اروپامحوری، زمینه‌ساز بحران هویت و عدم اصالت و به تعبیری؛ ناامنی و وابستگی فرهنگی به غرب می‌شود. از این رو، ادبیات تطبیقی در این رویکرد، تقسیم فرهنگ به «خود» و «دیگری» بوده و بیشتر در همان چارچوب «استعمار فرهنگی» و به تعبیری؛ «فشار فرهنگی»^(۶) تبیین و تعریف می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

(۱) مطالعات فرهنگی (Cultural studie): مجموعه آثار گوناگونی با جهت‌گیری‌های متفاوت و معطوف به تحلیل انتقادی اشکال و فرایندهای فرهنگی در جوامع معاصر و نزدیک به معاصر است. (استوری، ۱۳۸۶: «پیشگفتار») مطالعات

فرهنگی مدرن دو رویکرد دارد: رویکرد نخست با محوریت ساختارگرایی فرانسوی دهه ۱۹۶۰ آغاز می‌شود که به موجب آن، فرهنگ (از جمله ادبیات) مجموعه‌ای از رویه‌ها قلمداد می‌شود که قواعد یا قراردادهای آن نیازمند توصیف‌اند. رولان بارت، چهره شاخص این جریان است. رویکرد دیگر مطالعات فرهنگی، نظریه ادبی مارکسیستی در بریتانیا بود که در آثار ریموند ویلیامز و ریچارد هോഗارت تجلی یافته است. این نظریه در پی بازایی و اکتشاف فرهنگ عامه طبقه کارگری بودند که با همسان‌پنداری فرهنگ با ادبیات والا دیگر به چشم نمی‌آمد (کالر، ۱۳۸۵: ۶۰؛ و نیز ر.ک: شرف‌الدین)

(۲) بینافرهنگی (cross cultural): مطالعات بینافرهنگی، به مقایسه و رابطه بین دو یا چند فرهنگ متفاوت می‌پردازد. اصطلاح «بینافرهنگی» از سال ۱۹۳۰ در علوم اجتماعی مطرح شد. این اصطلاح در آغاز به مطالعه تطبیقی بر پایه مطالعات آماری داده‌های فرهنگی اطلاق می‌شد و تا چند دهه خاص علوم اجتماعی بود؛ اما به تدریج، معنای ثانویه تعاملات فرهنگی به آن افزوده شد. اصطلاح بینافرهنگی می‌تواند به یکی از موارد زیر اشاره داشته باشد: الف. مطالعات بینافرهنگی: که به بررسی، مقایسه و تحلیل زمینه‌های مختلف در میان فرهنگ‌های متفاوت می‌پردازد. ب. ارتباطات بینافرهنگی: نوعی حوزه مطالعاتی است که به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه افرادی با فرهنگ‌های متفاوت با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. بعد از ۱۹۷۰ بحث ارتباطات بینافرهنگی به عنوان برجسته‌ترین بخش مطالعات بینافرهنگی مطرح شد. این مسأله پاسخی بود به فشار پدیده جهانی‌شدن که اقتضا می‌کرد تمامی بخش‌های تجاری در رابطه با آگاهی بینافرهنگی آموزش داده شوند. ج. به هرگونه تعاملی میان اعضای گروه‌هایی با فرهنگ‌های مختلف اطلاق می‌شود. (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۳-۴۴)

(۳) مطالعات پسااستعماری (postcolonial): نظریه و نقد پسااستعماری بر جابه‌جایی‌های فرهنگی - و تأثیرات آن بر هویت‌های فردی و جمعی - متمرکز است؛ زیرا این تأثیرات خواه‌ناخواه به دنبال تسلط و حاکمیت استعمارگران به وجود می‌آیند. نظریه و نقد پسااستعماری این مباحث را از دیدگاه ناوروپامحور (non-Eurocentric) بررسی می‌کند و امپریالیسم توسعه‌طلب متجاوز و قدرت‌های استعمارگر و خاصه نظام ارزشی حامی امپریالیسم را که همچنان در جهان غرب حکم‌فرماست، به طور ریشه‌ای به پرسش می‌کشد. نظریه و نقد پسااستعماری، فرایندها و تأثیرات جابه‌جایی فرهنگی را مورد بررسی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که آوارگان [استعمارزده] چگونه از هویت فرهنگی خود دفاع می‌کنند... ادوارد سعید و همی‌بابا از چهره‌های سرشناس این نظریه به شمار می‌آیند (برتس، ۱۳۸۴: ۲۳۰-۲۳۱)

(۴) جهانی‌شدن (Globalization): این تعبیر مناقشه برانگیز، دارای معانی و رویکردهای متفاوت و بعضاً متناقضی است. رابرتسون این تعبیر را به معنی درهم فشردن جهان و تبدیل آن به مکان واحد تعریف نموده‌اند. (ر.ک: رابرتسون، ۱۳۸۲: ۳۵)

(۵) وام‌گیری فرهنگی (cultural borrowing): روندی که در جریان آن، فرهنگی، عناصری از فرهنگ دیگر را وام می‌گیرد. (راسخ، ۱۳۹۱، ج ۲: ۱۲۰۲)

(۶) فشار فرهنگی (cultural thrust): به نظر جیمز ا. کوئین، فشار فرهنگ مادی به فرهنگ غیر مادی است (همان: ۸۴۴) که البته در این جستار، مقصود همان تهدید فرهنگی و گسیختگی فرهنگی^(۷) است.

(۷) گسیختگی فرهنگی (disintegration cultural): در هنگام تماس فرهنگی، گروهی که از نظر فرهنگی خود را مسلط می‌دانند، تلاش دارد فرهنگ گروه کوچکتر و خرده فرهنگ آنان را نابود یا دگرگون کند. نتیجه چنین روندی چند پاره شدن و یا غیرکارکردی شدن فرهنگ زیرسلطه است. سلطه فرهنگی، سبب پیدایش شکل‌های جدیدی از تجربه فرهنگی و گاهی شکل‌هایی از آسیب اجتماعی خواهد شد. (همان: ۹۶۴)

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۲): **فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی**، چاپ اول، تهران: نشر علمی.
۲. استوری، جان (۱۳۸۶): **مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه**، ترجمه حسین پاینده، چاپ اول، تهران: نشر آگه.
۳. الیت، تی.اس (۱۳۶۹): **درباره فرهنگ**، ترجمه: حمید شاهرخ، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۴. ایگلتون، تری (۱۳۸۶): **پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی**، ترجمه: عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
۵. برتنس، هانس (۱۳۶۴): **مبانی نظریه ادبی**، ترجمه: محمدرضا ابوالقاسمی، چاپ اول، تهران: نشر ماهی.
۶. تسلیمی، علی (۱۳۸۸): **نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی**، چاپ هفتم، تهران: کتاب آمه.
۷. رابرتسون، رونالد (۱۳۸۲): **جهانی‌شدن تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی**، ترجمه کمال پولادی، چاپ دوم، تهران: نشر ثالث با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
۸. راسخ، کرامت‌اله (۱۳۹۱): **فرهنگ جامعه‌شناسی و علوم انسانی**، جلد دوم، چاپ اول، جهرم: دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم.
۹. سعید، ادوارد (۱۳۸۲): **فرهنگ و امپریالیسم**، ترجمه اکبر افسری، چاپ اول، تهران: توس و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
۱۰. شورل، ایو (۱۳۸۶): **ادبیات تطبیقی**، ترجمه طهمورث ساجدی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
۱۱. صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۹): **انسجام ملی و تنوع فرهنگی**، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
۱۲. کالر، جاناناتان (۱۳۸۵): **نظریه ادبی**، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
۱۳. گرین، کیت و جیل لیپهان (۱۳۸۳): **درسنامه نظریه و نقد ادبی**، ترجمه گروه مترجمان، ویراسته: حسین پاینده، چاپ اول، تهران: نشر روزگار.
۱۴. منصوری، جواد (۱۳۷۴): **فرهنگ استقلال و توسعه**، چاپ اول، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۵. ولک رنه و آستین وارن (۱۳۷۳): **نظریه ادبیات**، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.

ب: مجله‌ها

۱۶. امیرانتخابی، شهرام (۱۳۸۹)؛ «رویکرد فرهنگی در برنامه‌ریزی ناحیه‌ای»، مجموعه مقالات مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی، به کوشش سیدرضا صالحی امیری، چاپ اول، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، صص ۲۴۰-۲۹۱.
۱۷. انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۸۶)؛ «درآمدی ساده و کوتاه بر ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی». گفت و گوی رادیویی: www.farhangshenasi.ir.
۱۸. ----- (۱۳۸۹)؛ «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران»، ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره اول، شماره اول، ۱/۱، (بهار)، صص ۶-۳۸.
۱۹. ----- (۱۳۸۹)؛ «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران»، ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره اول، شماره دوم، ۱/۲ (پاییز پیاپی ۲)، صص ۳۲-۵۵.
۲۰. زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲)؛ «آن سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب»، دوفصلنامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دانشگاه تربیت مدرس. فعلاً چکیده این مقاله در سایت مجله مذکور نمایه شده است.
۲۱. ----- (۱۳۹۲)؛ «دیدگاه‌های نقدی ادوارد سعید بر چالش‌های بنیادین ادبیات تطبیقی»، دوفصلنامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دانشگاه تربیت مدرس. فعلاً چکیده این مقاله در سایت مجله مذکور نمایه شده است.
۲۲. ساداتی نصرآبادی، عاطفه سادات (۱۳۹۲)؛ «ادبیات تطبیقی و روابط فرهنگی»، مجموعه مقالات دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی، دانشگاه رازی کرمانشاه. این مقاله از دبیرخانه همایش، دریافت و مورد مطالعه قرار گرفته است. در مجموعه مقالات دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی در سال ۱۳۹۳ چاپ خواهد شد.
۲۳. سیدی، سیدحسین (۱۳۹۰). «درآمدی توصیفی - تحلیلی برجستی و ماهیت ادبیات تطبیقی»، فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی کرمانشاه، سال اول، شماره ۳، صص ۱-۲۰.
۲۴. شرف‌الدین، سید حسین (۱۳۸۷)؛ «مکتب مطالعات فرهنگی»، مجله معرفت، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، شماره ۱۲۶، صص ۵۱-۷۴.
۲۵. صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۹)؛ «پویایی نظام فرهنگی کشور: آسیب‌ها و راهبردها»، مجموعه مقالات مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی، به کوشش سیدرضا صالحی امیری، چاپ اول، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، صص ۸۷-۱۱۶.

۲۶. منتظر قائم، مهدی و فرزاد غلامی (۱۳۹۲)؛ «نقد پسااستعماری بازنمایی شخصیت‌های سریال قهوه تلخ در مواجهه با مدرنیته ایرانی»، مجله رسانه و فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره اول، صص ۱۰۷-۱۳۴.

References

27. Virk, Tomo (2003), comparative literature versus comparative cultural studies, comparative literature and culture, purdue University, VoL 5, issue4, Article6, pag: 1-13.

الأدب المقارن وموضوع الثقافة^١

تورج زينيوند^٢

أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة رازی، کرمانشاه، ايران

الملخص

لا يهتمّ الأدب المقارن، رغم رأي العامة وحتى بعض الباحثين، بالتأثير والتأثر المتبادلين والمقارنة الناقدة للجوانب الشكلية والمضمونية فحسب. بل لهذا النمط المعرفي هوية ثقافية ديناميكية. في الواقع، بين الأدب المقارن والثقافة، علاقة ثنائية ديبالكتيكية تظهر في نطاق البحوث بين الفروعية والدراسات الثقافية. زد على ذلك؛ أنّ الأدب المقارن يعدّ أداة للوقوف على الهوية الثقافية للشعوب ومرحلة جديدة في العلاقات الثقافية وآلية لاستكمال الثقافة الإنسانية. وبداية للحضور البناء في ساحة الثقافة العالمية واحترام التعددية والتنوّع الثقافي ضمن دراسات الحوار الثقافي. إلّا أنّ ما يهدّد الأدب المقارن والدراسات الثقافية المرتبطة به هو الأثرة الثقافية والتبعية للغرب. هذا الموضوع، الذي يسمّى بالنقد ما بعد الكولونية، ليس فقط لا يورث التعارف الثقافي المعطاة، بل يعتبر آلية من آليات التوسّع من القومية والأمبريالية الثقافية. يرمي هذا المقال إلى دراسة علاقة الأدب المقارن بتمية التعامل الثقافي والاستعمار الثقافي باعتبارهما اتجاهين مختلفين في الثقافة.

الكلمات الدلّيلية: الأدب المقارن، الثقافة والاتصالات، الدراسات الثقافية، الاستعمار الثقافي.